

الزامات خلق حماسه اقتصادی در ایران (با تاکید بر تجربه چین)

دکتر احمد تشکینی، استادیار موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی

جهان اقتصاد

چین از جمله کشورهایی است که ظرف مدت کمتر از سه دهه توانست از کشوری توسعه نیافته به یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان تبدیل شود. اقتصاد این کشور تا پیش از انقلاب کمونیستی مبتنی بر کشاورزی بوده است و طی آن بیش از ۸۰ درصد مردم به کشاورزی اشتغال داشتند. وضع کشاورزی سنتی این کشور سبب محدودیت و بی‌علاقگی به سرمایه‌گذاری در وسایل و فناوری کشاورزی می‌شد. کمبود سرمایه‌گذاری‌های تولیدی، باعث می‌شد که بازدهی تولید در سطح پایین باقی بماند. طی این دوران هرگونه بحث پیرامون راهبردهای توسعه اقتصادی هرگز نتیجه‌ای دربر نداشت. از هنگام به قدرت رسیدن مائو در این کشور و تمرکز دولت به صورت یک مجموعه واحد، راهبرد توسعه اقتصادی سوسیالیستی که اساسا بر مبنای خوداتکایی بود، در پیش گرفته شد. براین اساس نگارنده بدنبال پاسخگویی به چند سوال اساسی است: اول آنکه چگونه چین به اقتصادی قدرتمند مبدل شد؟ و مولفه‌های مهم و تاثیرگذار در رشد این کشور کدام است؟ دوم آنکه مبتنی بر تجربیات کشورهای موفق چه پیشنهاداتی برای خلق حماسه در اقتصاد ایران قابل پیشنهاد است؟

برنامه اول توسعه چین با هدف دستیابی به جایگاه قدرتی صنعتی در عین برخورداری از رشد همزمان در صنعت و کشاورزی، تدوین و اجرا شد. با این حال از آنجاکه عمده تمرکز بر بخش صنعت قرار داشت بخش کشاورزی مورد غفلت واقع شد و در پایان عملکردی پایین‌تر از سطح هدف برنامه را نشان داد. برنامه دوم توسعه بدلیل شرایط رکودی ناشی از آن توفیقی نداشت لذا دولت این کشور اصلاحاتی را از سال ۱۹۶۱ به انجام رساند. این اصلاحات بطور عمده در قالب اجرای سیاست تعدیل مجدد، بازسازی، ایجاد انسجام و بهبود وضع اقتصادی صورت گرفت و لذا از این زمان، از مشکلات اجرای برنامه کاسته شد؛ هرچند، به‌منظور بازگشت به شرایط عادی به مدت سه سال اجرای برنامه‌های توسعه تعطیل شد. در برنامه سوم توسعه بدلیل احتمال وقوع جنگ، برنامه‌ریزان به گسترش زیرساخت‌های مرتبط با دفاع ملی پرداختند. در مرحله بعد دانش و فناوری و صنایع و خدمات حمل‌ونقل اولویت بالایی را به خود اختصاص دادند. در برنامه چهارم اهداف به نحوی غیرواقع‌بینانه و در سطحی تعیین شد که دستیابی به آن تقریبا در تمامی بخش‌ها غیرممکن بود، لذا

در اواسط دوران برنامه به‌ناچار در ارقام هدف تجدیدنظر شد و با این وجود در برخی بخش‌ها همچنان ارقام هدف حاصل نشد.

برنامه پنجم توسعه مقارن با مرگ مائو و بازنویسی این برنامه بود. در این برنامه که افق ۱۰ ساله داشت ارقام هدف مجدداً غیرواقع‌گرایانه تعیین شد و عملکرد برنامه روند انحرافی در پیش گرفت. لذا از پایان سال ۱۹۸۰م برنامه پنجم (مواجه با شکست) مختومه اعلام شد و برنامه ششم به اجرا درآمد. این برنامه در مقایسه با برنامه‌های قبل به‌نحوی کاملاً جامع تدوین شده بود. در این برنامه پنج بخش مورد نظر قرار گرفت: ۱- اهداف جامع (درآمد، سرمایه‌گذاری، ...)؛ ۲- توسعه بخش‌های اقتصادی (کشاورزی، صنایع فلزی، صنایع الکتریکی، ...)؛ ۳- توسعه اقتصاد منطقه‌ای (نواحی ساحلی، نواحی درون‌مرزی، مناطق اقلیت‌نشین، همکاری‌های منطقه‌ای، ...)؛ ۴- توسعه دانش و توسعه (آموزش ابتدایی و متوسطه، آموزش عالی و تخصصی، دانش و فناوری، ...)؛ ۵- توسعه اجتماعی (رفاه اجتماعی، اشتغال، ...) در نتیجه اجرای برنامه جدید، رشد باثباتی در کلیه بخش‌ها به‌ویژه کشاورزی و صنعت (حدود ۱۱ درصد) مشاهده شد. همچنین، در زمینه مبادلات تجاری رتبه چین از ۲۸ در ابتدای برنامه (۱۹۸۰) به ۱۰ در پایان برنامه (۱۹۸۴) بهبود یافت و سطح رفاه گسترش قابل توجهی یافت. برنامه هفتم نیز به تاسی از جهت‌گیری برنامه قبل و در چارچوبی جامع تدوین شد. جامعیت این برنامه و اجرای سیاست‌های صنعتی طی دوران این برنامه (که با هدف افزایش کارایی، حذف هرگونه ناسازگاری میان ساختار تولید و مصرف، تعیین اولویت‌ها در میان صنایع، ایجاد پیوند میان صنایع و گسترش ظرفیت جذب ارز خارجی به اجرا درآمد)، موجب شد تا عملکرد برنامه در حد بسیار مناسبی قرار گیرد.

برنامه‌ریزان چین دوران پس از برنامه هشتم را نقطه شروع مرحله‌ای جدید در تاریخ توسعه این کشور تلقی می‌کنند. اجرای این برنامه توأم با اجرای یک برنامه دهساله (۲۰۰۰-۱۹۹۱) بود. هر دو برنامه درصدد تعدیل ساختارهای صنعتی در این کشور بودند. در این دو برنامه تلاش می‌شد که بخش کشاورزی، صنایع پایه و تسهیلات زیربنایی تاحد امکان بازسازی و تقویت شوند. همچنین در بخش صادراتی، جهت‌گیری‌ها به‌نحوی تغییر کرد که طی آن در عین افزایش کیفیت صادرات به تعدیل ساختار صادرات (افزایش سهم کالاهای نهایی برخوردار از ارزش افزوده بالا) پرداخته شود. علاوه بر دو برنامه فوق، سیاست صنعتی جدید با هدف نوین‌سازی اقتصاد در پیش گرفته شد و طی آن تأکید شدیدی بر تقویت مداوم بخش کشاورزی به‌عنوان پایه اقتصاد ملی؛ توسعه اقتصاد روستایی؛ تقویت صنایع پایه و ساختاردهی مجدد تجارت خارجی صورت گرفت.

رویه فوق در برنامه دهم نیز تداوم یافت و همچنان مقادیر عملکرد برنامه بالاتر از سطح هدف قرار داشت. از برنامه یازدهم نوعی آینده‌نگری در مرحله تحقق است. در این برنامه عمده تمرکز بر بهبود وضعیت نهادها و سازوکارهای موجود، دستیابی به نوآوری مستقل، برخورداری از ظرفیت‌های بالا جهت مدیریت مخاطره در کلیه جنبه‌ها، و مدیریت توسعه اقتصادی و اجتماعی و افزایش هرچه بیشتر توان رقابت‌مندی بین‌المللی قرار گرفته است. طی این برنامه مقرر شده است تا یک جامعه جدید سوسیالیستی تدوین شود که در آن روستاها مورد توجه خاص قرار گیرند. همچنین، به همان نسبت که به گسترش تولید، ارتقای سطح استاندارد زندگی افراد، تشویق اصول و آداب مدنی، تجربه مدیریت دموکراتیک، و پیشبرد برنامه‌های شهرسازی (به‌عنوان مولفه‌های مهم اثرگذار بر توسعه جامعه نوین سوسیالیستی) توجه می‌شود، بر «توسعه کشاورزی نوین»، «افزایش درآمد کشاورزان» و «بهبود وضعیت آموزش در روستاها» نیز تاکید شده است. با چنین جهت‌گیری در اقتصاد چین، انتظار می‌رود که تا سال ۲۰۲۰، سطح تولید این کشور به چهار برابر مقدار فعلی آن و سطح فقر به کمتر از نصف مقدار فعلی آن برسد.

براساس آنچه عنوان شد برخی پیشنهادات برای اقتصاد ایران به شرح زیر قابل ارایه است:

- ۱- بکارگیری سیاست‌های مناسب جهت افزایش قدرت جذب اقتصاد.
- ۲- اتخاذ سیاست‌های جذب سرمایه‌گذاری خارجی جهت انتقال دانش، فناوری و مدیریت.
- ۳- کاهش وابستگی به نفت و عدم تزریق درآمدهای نفتی به اقتصاد از طریق سرمایه‌گذاری در بازارهای جهانی.